

محمدصادق ابوالحسنی روز‌هایی که بر ما گذشت تداعی گر سالروز شهادت آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری بود. او در روز ولادت امام علی(ع) بر دار شد و امسال در آستانه عاشورای حسینی(ع) به خاطر تاریخ و علاقه‌مندان می‌آید. به همین مناسبت گفت‌وشنود منتشر نشده زنده‌یاد استاد علی ابوالحسنی(منذر)، با دکتر ناصر نوری نواده شیخ شهید را به شما تقدیم می‌کنیم. امید آنکه مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

بسم الله الرحمن الرحيم. در عصر گاه ۲۷ مهر ۱۳۸۱هـ ش، در خدمت جناب آقای دکتر ناصر نوری، بنیره شهید آیت‌الله حاج شیخ فضل‌الله نوری هستیم. خدمتشان رسیدیم تا ان‌شاءالله از اطلاعات نابشان، درباره آن مرحوم و فرزندانشان بهره ببریم. آقای دکتر نوری، نواده مرحوم حاج میرزا هادی نوری، یکی از فرزندان حاج شیخ فضل‌الله نوری هستند. فرزندانی که من اطلاع دارم، مرحوم حاج میرزا هادی نوری اِپسر کوچک شیخ ا و داماد مرحوم حاج شیخ علی اکبر مجتهد بروجردی (متوفای ۱۳۰۶ش) است. چنانکه مستحضرید، مرحوم مجتهد بروجردی یکی از علمای مشروطه‌خواه تهران در دوران مشروطه بود که به شیخ بسیار نزدیک و در عرصه سیاست نیز فعال بود و از دوران نهضت تنباکو، همراه و همدوش شیخ حرکت می‌کرد. در تصاویری که الان از شیخ فضل‌الله نوری در دست داریم، غالباً مرحوم بروجردی را در کنار شیخ مشاهده می‌کنیم. ایشان سال‌ها قبل از مشروطیت، همراه شیخ به سفر حج می‌رود (۱۳۱۹ق) و در قضایای مشروطه هم از قیام شیخ و علما بر ضد امین‌السلطان و عین‌الدوله در زمان مظفرالدین شاه بگیرگ تا تحصن در حضرت عبدالعظیم(ع) (جمادی‌الاول – شعبان ۱۳۲۵) و بست‌نشینی در مدرسه مروی (ذی‌القعدة ۱۳۲۵) و همچنین تجمعات توپخانه (ذی‌القعدة ۱۳۲۵) و باغشاه (شوال ۱۳۲۶)، همه‌جا در کنار شیخ قرار داشت و به ویژه در دوران استبداد صغیر، نقش کارگزار و پیام رسان شیخ را در گفت‌وگو با شاه و دولتیان ایفا می‌کرد. بعد از فتح تهران توسط مشروطه‌خواهان، اول مرحوم شیخ را دستگیر کردند و به دنبال آن، مرحوم بروجردی را نیز در روز جمعه ۱۲ رجب، بازداشت و در میدان توپخانه محبوس کردند. حتی طبق گفته تذکیر آان نوادگان دیگر شیخ فضل‌الله ا، در بیهوشه اعدام شیخ، مجتهد بروجردی را جلوی ایوان نظمیه و در برابر چوبه دار نگه‌داشتند تا جان کندن شیخ را تماشا کنند و کاملاً شگجه شود. ایشان در اثر این واقعه از شدت آلام بی‌هوش شد علاوه بر این، نام مجتهد بروجردی در لیست اعدامی‌های پس از شیخ هم قرار داشت ولی چون در اثر وساطت و شدن افکار عمومی در پی اعدام فجیع شیخ، زمینه اجتماعی برای اعدام او فراهم نبود به همین دلیل از اعدام ایشان صرف‌نظر شد و گویا این بزرگوار را به مشهد تبعید کردند. در آن برهه از قضایای نوری فرزندان بزرگ‌تر شیخ فضل‌الله، وصی شیخ بود که در نجف اقامت داشت و مرحوم آخوند خراسانی به ایشان از تحال شیخ را تسلیت گفت اما در آن زمان میرزا هادی در تهران بود و از نزدیک، ماجرای تلخ اعدام و تشییع مخفیانه شیخ را به چشم خود می‌دید. ایشان در قضیه تحویل گرفتن جنازه شیخ از پیرم ارمنی و حوادث دیگر، رنج زیادی کشید. به هر حال ما منتضاقیم در این زمینه اطلاعاتی را که سینه به سینه از مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری با مرحوم شیخ علی‌اکبر بروجردی و همچنین از مرحوم جدتان حاج میرزا هادی نوری به خاطر دارید، بفرمایید تا استفاده کنیم؟

قبل از اینکه به سؤالات شما پاسخ بدهم جادار که از زحمات شبانه‌روزی حضرت‌عالی، در زمینه معرفی و بازشناسی شخصیت شید آیت‌الله فضل‌الله نوری، تقدیر و تشکر کنم. خود بنده از تحقیقات و تحریرات جنابعلی، بسیار استفاده کرده‌ام. تحقیقات و نوشته‌های شما در این زمینه، به‌قدری ارزشمند و گسترده هستند که آنچه که بنده عرض می‌خواهم کرد در مقابل این تلاش‌ها و پژوهش‌ها، بسیار ناچیز، اندک و شاید بتوان گفت که به لحاظ پژوهشی، غیرقابل اتکا هستند اما به هر حال از باب تقدیر از لطف جنابعلی آنچه را که در ذهن هست، عرض می‌کنم. من قبل از اینکه بخواهم وارد بحث خاطرات یا طرح مسائلی درباره مناسبات خانوادگی شیخ بشوم و در این باره توضیح بدهم اجازه می‌خواهم که مقداری درباره شرایط حالیه خانوادگی خودمان توضیح بدهم که شاید برای کسانی که مباحث تاریخی را دنبال می‌کنند، حاوی نکات جالب توجهی باشد و بعدان‌شاءالله در مناسبات و ارتباطات دیگر، آنچه را که مربوط به شجره مرحوم شیخ و نوادگان ایشان و اینکه چه کسی در چه وضعیتی قرار دارد، عرض می‌کنم. همان‌طور که استحضار دارید، حادثه مشروطیت و هجوم افکار و اندیشه‌های غربی به مملکت ما و حوادثی که نهایتاً منجر به شهادت مرحوم شیخ شدند، بر خانواده ایشان هم بی‌تأثیر نبود. می‌خواهم در این قضیه، نکات جالبی را عرض کنم و سپس در باب گردش تاریخ و اینکه تقدیر چه مسائلی را رقم می‌زند، به بیان مطالبی بپردازم، چون سرانجام حقیقت است که پیروز می‌شود. گرایش به غرب‌گرایی در خانواده مرحوم شیخ از «مهدی» یا عامل ایشان آغاز می‌شود. البته بعضی‌ها «مهدی» را عامل اوفغذی استعمار امی‌داندند و عده‌ای هم معتقدند که نه، ولی به هر حال مبراهمی «مهدی» یا افکار غرب‌زده‌ها به گونه‌ای بود که وقتی شیخ را در میدان توپخانه برای اعدام آماده می‌کردند، او کف می‌زد و در طرف مقابل، مرحوم



گفت‌وشنود منتشر نشده زنده یاد استاد علی ابوالحسنی (منذر) با دکتر ناصر نوری، نواده شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری

کسی حاضر نبود

جنازه فرزند ناخلف شیخ را بردارد

میرزا هادی (جد ما) قرار داشت که در آن شرایط سخت متأثر و متقلب بود. شاید این وضعیت برای بسیاری سؤال ایجاد کند که در خانواده هم چه مجتهد بزرگ شیعه و با جایگاهی که شیخ داشته، چگونه دو فرزند با این همه تفاوت و حتی تضاد رشد یافتند و بزرگ شدند؟ من در ک و برداشت خودم از این تقابل اعتقادی را در قالب پاره‌ای از خاطرات عرض می‌کنم که احتمالاً با توجه به شرایط امروز، مفید خواهد بود. مهدی از لحاظ شرایط رشد، زمانی که مرحوم شیخ در نجف اقامت داشتند، بدون اطلاع خانواده و از سینه یک دایه ناصبی شیر خوردا مرحوم گلین خانم که جده مادری ما بودند نقل می‌کردند: از همان جاریشه یک نوع انحراف و نفاق در وجود او شکل می‌گیرد و باعث می‌شود که فرزند تنی مرحوم شیخ، بعد از چنین واقعه‌ای، به تدریج متمایل به‌اعوجاج در عقیده و عمل شود. اندک‌اندک در جوانی، گرایش به انکار اعتقادات حقه و نهایتاً تمایل به اندیشه‌های غربی در وی به وجود آمد.

ظاهرا آغا گلین خانم، زن پدر حاج میرزا هادی بوده، مادر جلال؟

بله، من در سنین کودکی برخی از خاطرات را از زبان این پیرزن که در سن ۱۰۴ سالگی به رحمت خدا رفت شنیده‌ام. یعنی می‌شود حدود ۳۸ سال قبل، (حدود سال ۱۳۴۴). اواخر عمر ایشان بود و ما به منزلشان رفت و آمد داشتیم و خاطرات بسیار جالبی را از ایشان می‌شنیدیم.

ایشان بعد از شیخ ازدواج نکرد؟
خیر. من اخیراً وصیتنامه منتشر شده‌ای از مرحوم شیخ را در روزنامه جام جم منتشر کردم. در آنجا شیخ از ایشان یاد می‌کند و می‌گوید: اگر ایشان خواست پس از من ازدواج کند، اسلام را را برایش باز گذاشته، ازدواج کند، منتهی بچه‌ها را از او بگیرد. اگر هم خواست بچه‌ها را نگهداری کند، با هم همراهی و کمکش کنید و این نشان می‌دهد که او وفادار ماند. اصلاً این خاطره را از این زن متدینه دارم که در سنین کودکی از ایشان شنیدم و در بسیاری از تواریخ هم است. آن‌هم اینکه آمدند و به مرحوم شیخ توصیه کردند که به سفارت روس نپاهندند و ایشان یک تعبیر مازندرانی را فرمودند که شیخ گفته بود: «اگر مرا در مبال منزل خودم منظور توالت است، محبوس بکنند شرف دارد به اینکه بخواهند به روس نپاهندن بشوم.»

این را آغا گلین خانم می‌گفت؟
بله، از شیخ نقل می‌کردند. تعبیر ایشان از قصه مهدی این بود که می‌گفت: به هر حال این اشتباه شد و این فرزند ناخلف، از شیر دایه ناصبی ا نزاق کرد و از همان جا، این بنا یک گذاشته شد!ایشان نقل می‌کرد که او در زمان مرحوم شیخ در مقابل ایشان می‌ایستاد و هتاک می‌کرد و مرحوم شیخ، او را نفرین کرد.

دقیقا چه تعبیر و نفرینی کرده بودند؟
عین نفرین ایشان در ذهن نیست، ولی عدم رضایت پدر و طرد از سوی ایشان از همان زمان مطرح بود و این دو شاخه شدن و اختلاف وجود داشت. آقا‌زاده دیگر ایشان که ما منسوب به ایشان هستیم به لطف خدا در راه صواب افتاد. منظورم مرحوم میرزا هادی است. مرحوم هادی به راه درست هدایت شد و مهدی هم به راه کج افتاد. به لطف خدا از مرحوم هادی، فرزندان زیادی به جا ماندند و به شکر خدا از این شجره خبیث و ناخلف، فقط نورالدین کیانوری باقی ماند که او هم عقیم بود.

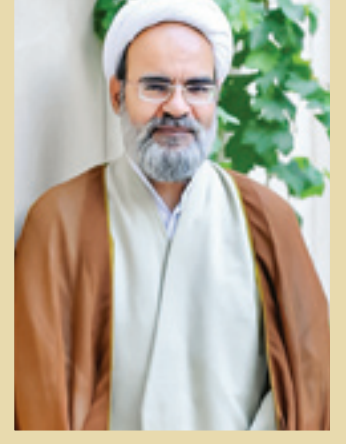


زنده یاد حاج آقا گلین خانم می‌نویسد

در اینجا می‌خواهم قدری به مسائل بعد از انقلاب و مواجهه خودم با کیانوری بپردازم. در خانواده هم شیخ، گرایش به مقوله قضا و علم حقوق از دیرباز وجود داشته و بعضی از اعضای خانواده هم این راه را ادامه دادند. از جمله بنده حقیر این افتخار را داشتم که در رشته حقوق تحصیل کنم. ابتدا کمی از خودم می‌گویم، و بعد به سراغ داستان کیانوری می‌روم. در اوایل انقلاب، خدمت مرحوم شهید آیت‌الله بهشتی رسیدیم. در آن موقع، بنده در سپاه انجام وظیفه می‌کردم. ایشان به من توصیه کردند، حقوق بخوان و به دستگاه قضایی بیا بنده هم با باب اطاعت و علاقه‌ای به این زمینه داشتم، وارد این عرصه شدم و در سن ۲۴ سالگی و پس از فارغ‌التحصیل شدن در رشته حقوق، افتخار عضویت در مجموعه قوه قضاییه را پیدا کردم و به عنوان یکی از اولین قضات پس از انقلاب، با تشویق‌ها و محبت‌های مرحوم شهید بهشتی، در دادگاه انقلاب مشغول فعالیت شدم.

راجع به مرحوم شیخ فضل‌الله نوری هم تعبیری داشتند؟
ایشان به خاندان ما، بسیار اظهار لطف و محبت داشتند. الان چیز خاصی به یاد نمی‌آید. اگر در طول گفت‌وگو چیزی به خاطرم بیاید، عرض خواهم کرد. ادامه دادند. از جمله بنده حقیر این افتخار را داشتم که در رشته حقوق تحصیل کنم. ابتدا کمی از خودم می‌گویم، و بعد به سراغ داستان کیانوری می‌روم. در اوایل انقلاب، خدمت مرحوم شهید آیت‌الله بهشتی رسیدیم. در آن موقع، بنده در سپاه انجام وظیفه می‌کردم. ایشان به من توصیه کردند، حقوق بخوان و به دستگاه قضایی بیا بنده هم با باب اطاعت و علاقه‌ای به این زمینه داشتم، وارد این عرصه شدم و در سن ۲۴ سالگی و پس از فارغ‌التحصیل شدن در رشته حقوق، افتخار عضویت در مجموعه قوه قضاییه را پیدا کردم و به عنوان یکی از اولین قضات پس از انقلاب، با تشویق‌ها و محبت‌های مرحوم شهید بهشتی، در دادگاه انقلاب مشغول فعالیت شدم.

ارتباط شما با آقای بهشتی چگونه آغاز شد؟
من در اوایل انقلاب، به واسطه همین ارتباط نسبی و همچنین معرفی توسط یکی از دوستان، خدمت ایشان رسیدم و ایشان هم با آن جاذبه، تیزهوشی و درایتی که داشتند در همان جلسه اول بنده را تشویق کردند که به جای فعالیت در سپاه وارد امر قضا و امور حقوقی بشوم.



زنده یاد حاج آقا گلین خانم می‌نویسد

استاد ابوالحسنی: عبرت‌های روزگار در مورد شیخ مهدی فراوان است. مرحوم عضدالواعظین می‌نویسد: «می‌گفت به من بگویند محمدمبن ابوبکر! جالب این است از سوی دیگر، شیخ ابراهیم زنجانی هم که قاضی محکمه شیخ بود، از همسر اولش فرزندی به نام شیخ محمد داشت که در زنجان معلم بود و زنجانی‌ها به او می‌گفتند محمدمبن ابوبکر! اما مرحوم زاوش می‌گفت من در زنجان با این خانواده صحبتی داشتم و آنها خود را از پدر، میرزا می‌دانستند…»



شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری در کتابخانه منزل شخصی خویش

دکتر ناصر نوری: «همسر مرحوم شیخ نقل می‌کرد که او از فرزندش مهدی حالت تنفر داشت. می‌گفت: بعد از اینکه مهدی را در سنگنج کششند و جنازه‌اش را در برف انداختند، دو، سه روز می‌آمدند و می‌گفتند بیا بید جنازه‌اش را جمع کنیید و کسی حاضر نبود جنازه این ملعون را از روی برف‌ها بردارد. این هم نکته‌ای بود که ایشان با خوشحالی و مسرت بیان می‌کرد، در حالی که مهدی به نوعی فرزندش بود، اما تیزی‌ای که ایشان از او می‌جست از نکات بسیار تأمل‌برانگیز بود…»

توجهی داشت. این تحقیقات بر اساس علاقه شخصی انجام شد یا سفارش آقای اردبیلی؟
خیر، من خودم به این کار علاقه داشتم و بدون اینکه کسی توصیه‌ای داشته باشد یک دوره تحقیقاتی را به صورت شخصی شروع کردم. آیت‌الله اردبیلی در بازدیدی که داشتند و این کار‌های پژوهشی را ملاحظه کردند، به این کار بسیار علاقمند شدند و به بنده توصیه کردند که این کار را زیر نظر خودشان انجام بدهم. اساساً این کار، از دستگاه قضایی خارج و صرفاً به عنوان یک پروژه مستقل علمی دنبال شد و بنده این توفیق را داشتم که در طول این پنج سال، یک دوره تاریخ معاصر ایران را با نگاه به احزاب و جریانات غیراسلامی، خصوصاً جریانات مارکسیستی دنبال کنم. ثمره این تحقیقات، ۲۰ جلد کتاب است که منقح و تدوین شده‌اند و آماده چاپ هستند.

ترتیب ساماندهی موضوعات در اینجند، به چه شکل هستند؟

۱۰ جلد به حزب توده اختصاص دارد که ماهیت جریان کمونیستی در ایران را مورد بازخوانی قرار می‌دهد و ۱۰ جلد دیگر، درباره جریانات مختلف مارکسیستی هستند که ناظر به اسناد مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. در این پروژه، اسناد بسیاری جمع‌آوری شدند. بالغ بر ۵۰ هزار سند جمع‌آوری و مصاحبه‌ها و کار‌های تحقیقی مفصلی در حاشیه آن انجام شد. این مجموعه در حال حاضر، در مرکز اسنادانقلاب اسلامی نگهداری می‌شود.

پس این مجموعه، متعلق به آن مرکز نبوده است؟

بعد از آن، بنده تحصیلاتم را تا مقطع فوق‌لیسانس مرکز اسناد، به آنجا منتقل شد که به صورت میکرو فیلم نگهداری شود و از بین نرود. اسناد از روشی هستند. نهایت اینکه به لطف خدا، این توفیق را پیدا کردم که در این کار مؤثر باشم و نتیجه این تلاش‌ها، مجموعه کتاب‌هایی هستند که می‌توانند به عنوان یک دوره مستند، درباره تاریخ معاصر و به‌ویژه انقلاب اسلامی عرضه شوند.

بعد از آن، بنده تحصیلاتم را تا مقطع فوق‌لیسانس در زمینه علوم سیاسی دنبال کردم و دوره دکترای تالیفی از علوم سیاسی و حقوق را خواندم، چون لیسانس من حقوق است و این دوره را در انگلستان گذراندم. الان هم در مؤسسه‌ای که داریم، بسیار علاقه دارم که بتوانم این تحقیقات را در ابعادی دیگر شخص نورالدین کیانوری قرار گرفت. البته ایشان در آن اوایل، مرا نمی‌شناخت. جالب اینجاست که در اوقات فراغت در زندان این نشست‌ها و در مورد قنایتین مرحوم شیخ فضل‌الله نوری و راه ایشان و بعد موضوع انحراف مهدی پسر شیخ با او مباحثه می‌کردم. جالب اینجاست که در آن اوایل کیانوری تأیید می‌کرد که «اساس انحراف فکری من، از ناحیه پدرم بود».

او به واقع به این سخنان معتقد بود، یا خیر؟
اوایل اظهار می‌کرد که پدر من منحرف شده بود و هم آدم منحرفی هستم و به خطا رفته، اشتباه و جاسوسی کرده‌ام در برنامه‌های تلویزیونی هم به این مسائل اعتراف داشت. متأسفانه و در نهایت به اصل خود و به همان اندیشه‌های انحرافی‌اش برگشت. **احتمالاً آن اعترافات، یک دستور حزبی و سازمانی بوده، برای اینکه بتوانند خود و نیروهای وابسته را حفظ کنند. به همین دلیل سعی کردند در ابتدا همراهی کنند و موج را از سر بگذرانند بعد دوباره به طریقه خودشان برگردند؟**

بله. دوران تحقیقات قضایی، کیفرخواست و این موارد تمام شد و خود بنده هم متصدی این پرونده بودم. قرار بود که محاکمه به صورت علنی انجام شود که به دلایل خاصی نشد. شرح این محاکمات هست و حقیر افتخار داشتم‌که به عنوان دادستان و مدعی‌العموم این پرونده، ایضاً نقش‌کنم که به لطف خدا آنچه که جزای این متحرفین، ملحدین و مجاربین بود، در احکام دادگاه‌های انقلاب انعکاس یافت و خیلی‌هایشان هم به جزای اعمالشان رسیدند. اما کیانوری از کسانی بود که مدتی در زندان ماند و بعد هم در منزلی اختصاصی، با خانمش مریم فیروز (فرمانفرما)، تحت نظر زندگی می‌کرد و خاطراتش را می‌نوشت.

علاوه بر این بنده در طول این سنوات، یعنی ۶۳

۶۸، بر افتخار را داشتم که زیرنظر حضرت آیت‌الله موسوی اردبیلی که مکتب امیرالمؤمنین(ع) و دانشگاه مفید را داشتند، یک دوره تاریخ معاصر را به صورت تطبیقی مورد تحقیق و پژوهش قرار دهم. خوشبختانه این پنج سال تلاش، ثمره مفید و قابل

ماتریالیستی در ایران کتاب معرفی منسوب به حزب منحله توده، به نام «گذشته، چراغ راه آینده» منتشر شده است. در آنجا آنها به این حقیقت اذعان می‌کنند که جبر تاریخ با عبرتی که ما مذهب‌یون عنوان می‌کنیم خود آشکارکننده و گویای حقیقت است. یکی از معجزات و عنایات الهی در انقلاب اسلامی این است که همان جبر تاریخ انحرافی که در داخل بیت مرحوم شیخ فضل‌الله مرک تکب ظلمی شد که از لکه‌های تنگ این خانواده است به دست فرزندان این انقلاب و دیگر نوادگان شیخ، رسوا و بسیاری از مسائل آشکار شدند. خود آنها در محاکمات خود به این حقیقت مقّر و معترف می‌شوند که این انحرافات که سوغات شرق و غرب است، باعث خیانت به این مردم در طول دهه‌های متمادی بوده است. از آن طرف چهره منور مرحوم شیخ فضل‌الله در فرآیند انقلاب اسلامی به گونه‌ای واقعی معرفی می‌شود و می‌درخشد که همان مصادق «خاء الحق و زهق الباطل» و به فرمایش شما از عبرت‌های روزگار است که جای تعمق و تأمل دارد که پروردگار عالمیان همواره در جایی حق را آشکار و باطل را نابود و رسوا می‌کند.

به مطالب جالبی از آغا گلین خانم اشاره کردید. اگر مطلب دیگری را از ایشان به خاطر دارید، نقل بفرمایید؟

سن من در آن مقطع، چندان زیاد نبود. یک کودک بودم که گاه با خانواده به دیدار ایشان می‌رفتم… یعنی ایشان در دوره کودکی شما فوت کردند؟

بله. ایشان دل‌بستگی عجیبی به مرحوم شیخ داشت. بانوی متدینه‌ای بود که به فرمایش شما وفاداری را کامل کرد. من شاید به این نکته توجه نداشته‌ام و شما فرمودید که ایشان به شیخ پایبند ماند و بچه‌ها را بزرگ کرد. همین که این نوع مسائل عمیق و غامض تاریخی را که شاید در حد فهم یک آدم بالغ هم نباشد، به صورت داستان برای یک کودک کمر تعریف می‌کرد، حمایت از عمق دلبستگی این مرحومه به شیخ بود.

می‌خواستید که از اطلاعاتش درباره شیخ، چیزی به یادگار بماند…

بله، از جنس همین داستان‌های کوتاهی بود که برای من تعریف می‌کرد. می‌گفت: مرحوم شیخ سبزی تکان می‌داد و تسبیحی داشت و ذکر می‌گفت، در این حال فرمودند: اگر مرا در مبال منزل هم زندانی کنند، حاضر نیستم زیر بقر کفر قرار بگیرم خاطره دیگری که از ایشان به یاد دارم، این است که شیخ از مهدی حالت تنفر داشت، می‌گفت: بعد از اینکه مهدی را از سنگنج کششند و جنازه‌اش را در برف انداختند، دو- سه روز می‌آمدند و می‌گفتند: بیا بید جنازه‌اش را جمع کنیید و کسی حاضر نبود جنازه این ملعون را از روی برف‌ها بردارد این هم نکته‌ای بود که ایشان با خوشحالی و مسرت بیان می‌کرد در حالی که مهدی به نوعی فرزندش بود اما تیزی‌ای که ایشان از او می‌جست از نکات بسیار تأمل‌برانگیز بود. نکته بعد اینکه استحضار دارید، پس از اینکه مهدی کشته شد فرزندان که همین کیانوری باشد به خارج مهاجرت کرد…

به کجا رفت؟

اول به آلمان رفت و مدتی در لایپزیگ و روسیه بود. بعد از آن، بنده تحصیلاتم را به حزب توده به آنجا رفت. نکته جالب این بود که او با خانواده فرمانفرما که از وابستگان به انگلیس بودند وصلت کرد. بخش جالب داستان، پیوند شرق و غرب است که ماجراهایی دارد و امیدوارم که تحلیل دقیق آن در کتاب‌ها و مجموعه‌هایی که تدوین شده‌اند، منتشر شود و در دسترس مردم قرار بگیرد. اجمالاً آنها‌ها خودشان را رفتند و به آن فرجام رسیدند. باز هم خدا را شاکریم که آنچه از مرحوم میرزا هادی باقی ماند، همسوی اسلام و انقلاب اسلامی بود. این هم از توفیقاتی بود که خدا را به خاطر آن شاکریم.

آغا گلین خانم راجع به مناسبات مرحوم شیخ فضل‌الله نوری با خودش و نحوه همسررداری و رفتار ایشان با خانواده، چیزی نمی‌گفت؟

اجمالاً این در ذهن است و نقل قولی در خانواده که گلین آغا سولی شیخ و مورد علاقه و عطوفت خاص ایشان بود…

سولی شیخ، عملاً دختر مرحوم محدث نوری بود که همسر دائمی شیخ بود و در آن وصیتنامه، شیخ احترام و تجلیل بسیار از دختر محدث نوری به عنوان «علیه‌عالیه متعالیه» نام می‌برد. منتهی از خانم گلین آغا هم با ملاطفت یاد می‌کند.

ایشان از روابط عاطفی‌اش با شیخ چیزی نمی‌گفت؟

چیزی در ذهن من نیست، اما اجمالاً در فامیل ما از تعبیر سولی، عشق و علاقه‌ای که در میان بوده، در باره با این دو استفاده می‌شد، یا دست کم این چیزی است که من از محفوظات خودم دریافت می‌کنم… (انقطاع در فایل صوتی)

شیخ در دوران تحصن حضرت عبدالعظیم(ع) نوشته: در این ایام خطرات و مخاطرات زیاد است و احتمال کشته شدن من وجود دارد… او در این دوره، مجموعه‌اموالش را به خاشتم داده است. من فکر می‌کنم که علت این بوده که می‌خواستند این اموال به چنگ شیخ مهدی نیافتد. بعداً هم برای ما تر ک شیخ، مدیعیانی پیدا شدند و کار به نجف کشید و مرحوم آخوند خراسانی هم در این باره، سفارشات ی کرد. خود شیخ مهدی هم آن‌طور که تذکر کیا می‌نویسد، می‌آمد و تهدید واخاذی می‌کرد و لذا دلیل اینکه شیخ اموالش را به همسرش می‌بخشد به احتمال زیاد همین است.